

مقایسه‌ی چهره‌ی اسفندیار و گشتاسب در اوستا و شاهنامه

حجت‌اله ربیعی

هرگاه سخن از استوره و شخصیت‌های اساطیری به میان می‌آید، تصویری مه‌آلود پیش چشم آدمی نقش می‌بندد که در آن کلیت ماجرا یا رخداد و یا پیکره‌ی وجودی شخصیت‌ها دیده می‌شود، اما به‌جزئیات توجه چندانی نمی‌شود. در واقع استوره‌ها نقاشی‌های کودکانه‌ای هستند که برای تفسیر جهان به‌دست انسان پیش از تاریخ ترسیم شده‌اند و به‌صورت سینه به‌سینه در طول زمان جریان پیدا کرده‌اند. در این روند و خط سیر، بسیاری از امور و رخداد‌های استوره دست‌خوش تغییر واقع می‌شوند. آنچه در پی خواهد آمد، مقایسه‌ی چهره‌ی دو شخصیت استوره‌ی ایرانی، گشتاسب و اسفندیار، در اوستا و شاهنامه است. پیش از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که محوری‌ترین مفهوم این مقاله، شباهت فراوان گشتاسب اوستا با اسفندیار شاهنامه است. در این جستار کوشیده‌ایم با ارایه‌ی نمونه‌ها و شواهدی از دو متن اوستا و شاهنامه این شباهت را آشکارتر نشان دهیم و در پایان بتوانیم به‌نقطه‌ی ارتباط و پل میان این دو متن دست پیدا کنیم و تا حدودی به‌چرایی این شباهت پی‌ببریم. شواهد این شباهت‌ها در دو متن از این قرار است:

نبرد با تورانیان و پیروزی بر ارجاسب

در اوستا از زبان گشتاسب می‌خوانیم که در نیایشی، از «درواسپ» می‌خواهد او را در برابر ارجاسب به‌پیروزی رساند:

ای درواسپ! ای نیک‌ای تواناترین!

... مرا این کامیابی ارزانی دار که به ارجاسپ خیون گناه کار بجنگم و بر او

پیروز شوم...

درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی آشنون پناه بخش - که خواستار زور نیاز
کننده و به آیین پیشکش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید.^۱

گوش یشت، بندهای ۳۰ و ۳۲، صفحه‌ی ۲۵۰-۲۵۱.

همچنان که می‌بینیم، درواسپ، خواسته‌های گشتاسپ را برآورده می‌کند و او بر
ارجاسپ خیون پیروز می‌شود. اما در شاهنامه وضع به این صورت نیست. در نبرد ایران
توران (خیون‌ها) اسفندیار بر ارجاسپ پیروز می‌شود، این در حالی است که در یکی از
جنگ‌ها گشتاسپ در نبود اسفندیار از ارجاسپ شکست می‌خورد و عقب‌نشینی
می‌کند. در صحنه‌ی نبرد اسفندیار و ارجاسپ چنین آمده است:

چو ارجاسپ از خواب بیدار شد	ز غلغل دلش پر زتیمار شد
بجوشید ارجاسپ از جایگاه	بپوشید خفتان و رومی کلاه
به دست اندرون خنجر آبگون	دهن پر زآواز و دل پر زخون
بجست از در کاخش اسفندیار	به دست اندرش تیغ زهرآبدار
بدو گفت کز مرد بازارگان	بیا بسی کنون تیغ و دینارگان
یکی هدیه آرمت لهراسپی	نهاده برو مهر گشتاسپی
بر آویخت ارجاسپ اسفندیار	ازاننده بگذشتشان کارزار
پیایی بسی تیغ و خنجر زدند	گهی بر میان، گاه بر سر زدند
به زخم اندر ارجاسپ را کرد سست	ندیدند بر تنش جایی درست
ز پای اندر آمد میان تن پیلوار	جددا کردش از تن سر اسفندیار

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۰۳، بیت ۶۵۰-۶۵۹.

پیروزی بر اندیمان

در نیایش واره‌ای از «وندردمینیش» (= اندریمان یا اندیمان) در یشت‌ها چنین آمده است:
«وندردمینیش» - برادر ارجاسپ - نزدیک دریای فراخ کرت، صد اسب

۱. تمام نمونه‌هایی که از اوستا در این مقاله آمده است، از اوستای جلیل دوستخواه.

هزارگاو ده هزار گوسفند، او را پیشکش آورد...

و از وی خواستار شد: ای اردوئیسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!
مرا کامیابی ارزانی دار که من بر کی گشتاسپ دلیر و بر زریر - سوار جنگاور -
پیروز شوم؛ که من سرزمین های ایران را براندازم: پنجاه ها صدها، صدها
هزارها، هزاره ها ده هزاره ها، ده هزارها صد هزارها.
اردوئیسور آناهیتا او را کامیابی بخشید.

اوستا، آبان یشت بندهای ۱۱۶ تا ۱۱۸، صفحه ۳۱۸-۳۱۹.

با خواندن بندهای بالا به این موضوع پی می بریم که طرف مخاصمه ای «اندیمان»
گشتاسپ است و نیز بیان شده است که گشتاسپ، پیروز این میدان بوده است. چرا که در
پایان این بندها خواسته ای اندیمان برآورده نشده است.

با نگاهی به شاهنامه و کارنامه ای اسفندیار، این مسئله روشن می شود که اسفندیار،
پس از گذشتن از هفت خوان و طی نبردی در روپین دژ، اندیمان را می کشد:

دوان پیش اسفندیار آمدند (ترکان)	همه دیده چون جویبار آمدند
سپهدار خونریز و بیداد بود	سپاهش به بیدادگر شاد بود
بزد بر در دژ دو دار بلند	فرو هشت از دار پیچان کمند
سر اندریمان نگون سار کرد	برادرش را نیز بر دار کرد

شاهنامه، جلد ۶، صفحه ۲۰۸. بیت ۷۳۸-۷۳۷ و ۷۴۳-۷۴۴.

آزاد کردن همای و وارید کنا (= به آفرید) از دژ روپین

بازگرداننده ای همای و وارید کنا در اوستا، گشتاسپ است. باز هم در یک مراسم دعا
و پیشکش به دوراسپ، گشتاسپ خواستار آن است که بر دشمنان پیروز شود و همای و
وارید کنا را به خانمان بازگرداند:

کی گشتاسپ گرانمایه در کنار آب دایتیا، صد اسب و هزارگاو و ده هزار
گوسفند، او را پیشکش آورد و زور نیازکنان چنین خواستار شد:

ای دژ واسپ! ای نیک! ای تواناترین!...

مرا این کامیابی ارزانی دار که «تشریانت» کژدین را براندازم، که «سپنج
اوروشک» ی دیو پرست را براندازم، که دیگر باره «همای» و «وارید کنا» را

از سرزمین خیون‌ها به‌خانمان بازگردانم، که سرزمین‌های خیون را برافکنم:
پنجاه‌ها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها صد
هزارها. درواسپ توانای مزدا آفریده‌ی آشنون پناه بخش - که خواستار زور
نیاز کننده و به‌آیین پیشکش آورنده را کامروا کند - او را کامیابی بخشید.

گوش (درواسپ) یشت بندهای ۲۹ تا ۳۲، صفحه‌ی ۳۵۰-۳۵۱

در شاهنامه، داستان از این قرار است که اسفندیار به‌هیات یک بازرگان وارد رویین دژ
می‌شود و با ارجاسب دیدار می‌کند. و به‌این ترتیب اعتماد تورانیان را جلب می‌کند و با
چاره‌اندیشی‌های زیرکانه موفق به‌دیدار با خواهران و آزادسازی آن‌ها می‌شود:

پشوتن بشد نزد اسفندیار	سخن رفت هر گونه از کارزار
بدو گفت جنگی چنین دژ به‌جنگ	به سال فراوان نیاید به‌چنگ...
چو بازرگانی بدین دژ شوم	نگویم که شیر جهان پهلوم
فراز آورم چاره از هر دری	بخوانم ز هر دانشی دفتری
تو بی‌دیده‌بان و طلایه‌مباش	ز هر دانشی سست مایه‌مباش
اگر دیده‌بان دود بیند به‌روز	شب آتش چو خورشید گیتی فروز
چنین‌دان که این کار کرد من است	نه از چاره‌ی هم نبرد من است...
سپهد به‌دژ روی بنهاد تفت	به‌کردار بازارگانان برفت
به دژ نامداران خبر یافتند	فراوان بگفتند و بشتافتند
که آمد یکی مرد بازارگان	درمگان فروشد به‌دینارگان

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۹۲-۱۹۳، بیت ۴۵۳ تا ۴۸۱

اسفندیار می‌خواهد ابتدا شاه را ببیند. او وانمود می‌کند که می‌خواهد اجازه‌ی ورود
بارهای شترانش را بگیرد. ارجاسب دستور می‌دهد تا جایی در رویین دژ به‌اسفندیار
داده شود و صندوق‌های او را (که پر از مردان جنگی هستند) به‌داخل قلعه بیاورند.

برفتند و صندوق‌ها را به‌پشت	کشیدند و ماهار اشتر به‌مشت
یکی مرد بخرد بپرسید و گفت	که صندوق را چیست اندر نهفت
کشنده بدو گفت ما هوش خویش	نهادیم ناچار بر دوش خویش

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۹۵، بیت ۵۰۷-۵۰۵

اسفندیار خواهران خود را در قلعه می‌بیند ولی هویت خود را از آنان پنهان می‌کند اما

خواهران به دلیل این که شنیده‌اند، مرد بازرگان، ایرانی است به‌سوی او می‌آیند تا از سرزمین خویش خبری بگیرند:

یکی بانگ بر زد به‌زیر گلیم	که لرزان شدند آن دو دختر ز بیم
که اسفندیار از بنه خود مباد	نه آن کس به‌گیتی از او کرد یاد
ز گشتاسپ آن مرد بیدادگر	مبیناد چون او کلاه و کمر
نبینید کایدر فروشنده‌ام	ز بهر خور خویش کوشنده‌ام
چو آواز بشنید فرخ همای	بدانست و آمد دلش باز جای
چو خواهر بدانست آواز او	بسپوشید بر خویشتن راز او

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۹۸، بیت ۵۵۵-۵۵۰

اسفندیار چهره‌ی خود را از زیر نقاب بیرون می‌آورد و به‌خواهران می‌گوید:

بدیشان چنین گفت کاین روز چند	بدارید هر دو لبان را به‌بند
من ایدر نه از بهر جنگ آمدم	به رنج از پی نام و ننگ آمدم
کسی را که دختر بود آبکش	پسر در غم و باب در خواب خوش

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۱۹۸، بیت ۵۶۳-۵۶۱

اسفندیار، جاسب را می‌فریبد و بر بام دژ، آتشی روشن می‌کند و پشتون با خبر می‌شود که وقت حمله به‌رویین دژ فرا رسیده است. با آغاز حمله و آشوب کارزار، دو خواهر به‌پیش اسفندیار می‌دوند و اسفندیار به‌آن‌ها چنین می‌گوید:

چنین گفت با خواهران شیر مرد	کز ایدر، بپوید بر سان گرد
بدان جا که بازارگاه من است	بسی زر و سیم است و گاه من است

شاهنامه، جلد ۶، صفحه‌ی ۲۰۳، بیت ۶۴۵-۶۴۴

به این ترتیب همای و به‌آفرید به‌دست اسفندیار از رویین دژ نجات پیدا می‌کنند و اسفندیار برای کینه‌کشی از تورانیان به‌خاطر کشتن فرشید ورد و لهراسب، ارجاسب و بسیاری از ترکان را به هلاکت می‌رساند.

قربانی و دعای گشتاسپ و اسفندیار پیش از جنگ

با نگاهی به‌کردارهای گشتاسپ در اوستا در می‌یابیم که در پاره‌ای از موارد گشتاسپ برای آن که به‌خواسته‌ی خود برسد برای ایزدان پیشکش‌هایی می‌آورد. این نذرها و

پیشکش‌ها موقعی که جنگی در پیش است، نثار ایزدانی چون «درواسپ» و «اردیسور آناهیتا» می‌شود.

در شاهنامه، اسفندیار پیش از جنگ و در یکی از خان‌ها به‌درگاه خداوند نیایش می‌کند که یادآور پیشکش‌ها و نیایش‌های گشتاسپ در اوستا است. آن چه در پی می‌آید، نذر و نیاز اسفندیار است پیش از آن که به‌سوی هفت‌خان حرکت کند و در واقع گفت و گوی اسفندیار با خود و خداوند زیر تأثیر «خون فرشید ورد» حالتی غمگین و پر درد به‌خود گرفته است:

سپهد سوی آسمان کرد روی	چنین گفت کای داور راست گوی
تویی آفریننده‌ی کامگار	فروزنده‌ی جان اسفندیار
تو دانی که از خون فرشید ورد	دل‌گشت پر درد و رخساره زرد
گرایدونک پیروز‌گردم ز جنگ	کنم روی گیتی برار جاسپ تنگ
بخوادم از او کین لهراسپ شاه	همان کین چندین سر بی‌گناه
برادر جهان بین من سی و هشت	که از خونشان لعل شد خاک دشت
پذیرفتم از داور دادگزر	که کینه‌نگیرم ز بند پدر
به گیتی صد آتشکده نو کنم	جهان از ستمکاره بی‌خو کنم
نبیند کسی پای من بر بساط	مگر در بیابان کنم صد رباط
به شخصی که کرکس برو نگذرد	بدو گور نخجیر پی نسپرد
کنم آب چاه اندر او صد هزار	توانگر کنم مردم خیش کار
همه بی‌رهان را به‌دین آورم	سر جاودان بر زمین آورم

شاهنامه، جلد ۶: صفحه‌ی ۱۵۴-۱۵۵، بیت ۲۸۰-۲۹۱

در هفت‌خوان وقتی اسفندیار به‌همراه لشکر در زمینی پر از برف و بادی شگرف اسیر می‌شوند، چاره‌ای نمی‌بینند جز نیایش به‌درگاه خدا و آرزو خواستن از ایزد:

هوا پود گشت ابر چون تار شد	سپهد از آن کار بیزار شد
به آواز پیش‌پشوتن بگفت	که این کار ما گشت با درد جفت
به مردی شدم در دم ازدها	کنون زور کردن نیارد بها
همه پیش‌یزدان نیایش کنید	بخوانید او را ستایش کنید
مگر کاین بلاها ز ما بگذرد	کزین پس کسی مان به‌کس نشمرد

پشوتن ز اندازه بگذاشتند همه در زمان دست برداشتند
همانگه بیامد یکی باد خوش ببرد ابرو روی هوا گشت کش
شاهنامه، جلد ۶. صفحه‌ی ۱۸۷، بیت ۳۶۴-۳۵۷

طرح چند دیدگاه درباره‌ی اسفندیار

از آن‌جا که دو شخصیت، گشتاسپ و اسفندیار در روایات شاهنامه و اوستا به صورت درهم تنیده و به هم آمیخته‌ای معرفی شده‌اند، قضاوت درباره‌ی آن‌ها کاری مشکل شده است. در پژوهش‌هایی پیرامون این موضوع، اسفندیار را به صورت معمایی می‌یابیم، که برخی کردارها و برخی زوایای زندگی‌اش در هاله‌ای از ابهام و پیچیدگی قرار دارد. برای آن که بهتر بتوانیم به این موضوع پردازیم، ابتدا به برخی نظرها و دیدگاه‌های محققان پیرامون اسفندیار و کردارهای او می‌پردازیم.

دکتر ذبیح‌اله صفا در کتاب حماسه سرایی در ایران چنین می‌گوید: چون اسفندیار یک پهلوان و یک شاهزاده‌ی دینی است و در جهت تبلیغ و ترویج دین تلاش کرده است، نویسندگانی موبد مآب، بسیاری از کردارهای دیگر شخصیت‌ها (از قبیل گشتاسپ) را به کارنامه‌ی او انتقال داده‌اند و به این ترتیب سعی در برجسته‌نمایی شخصیت اسفندیار داشته‌اند.^۱

برخی دیگر از صاحب‌نظران چون «شپیگل» و «نولدکه» بر این عقیده‌اند که مرحله‌ی دوم جنگ با ارجاسپ ساختگی است و اصالت ندارد. شپیگل بر این عقیده است که موبدان فراهم آورنده‌ی رویدادهای اصلی ایران بوده‌اند و بر وظیفه‌ی دینی خود عمل کرده‌اند تا پهلوان دینی به هیچ روی از رستم بی‌اعتقاد به این فروتر نباشد.^۲ کوورجی کویاجی در کتاب خود «پژوهشی‌هایی در شاهنامه» طی نگاهی انتقادی به نظر این دو مستشرق می‌نویسد:

«ما برآنیم که شپیگل درباره‌ی هر دو امر، یعنی شباهت‌های میان کارزارهای اسفندیار و عناد موبد مآبان با رستم، راه‌گرافه‌گویی پیموده است. در اشاره به نکته‌ی

۱. صفا ذبیح‌اله، حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۲۴۶.
۲. کویاجی. جهانگیر کوورجی، پژوهش‌هایی در شاهنامه، برگردان جلیل دوستخواه، انتشارات زنده رود، ۱۳۷۱، صفحه‌ی ۱۹۴.

نخست، بدیهی است که قهرمان دین نو، نباید با مخالفت نیروهای اهریمنی - که شامل دیوان و جادوان می‌شود - روبه‌رو شود. اسفندیار در راه خود به‌سوی رویین دژ به‌این نیروها برمی‌خورد و البته کسی که تا جایی چنان دور در سرزمین توران پیش می‌رود، باید انتظار مواجه شدن با بوران‌های شدیدی را داشته باشد، که اسفندیار با آن‌ها رویارو می‌شود. گذشته از این، کسی که جلگه‌های توران را می‌پیماید، ناگزیر با شیران و گرگان - در روزگاران کهن - با اژدهایان نیز روبه‌رو می‌شود، بنابراین هفت خوان اسفندیار واقع‌گرایانه‌تر از هفت خوان رستم است. هرگاه بپذیریم که موبد مآبان گردآورنده‌ی رویداد نامه‌ها مایل به‌نشان دادن برتری پهلوان دین بوده‌اند، به‌نظر می‌رسد در تلاش مفروض خود، اجزای داستان را به‌نحو بدی سر هم بندی کرده باشند. زیرا در کوشش برای اثبات برتری اخلاقی اسفندیار، نماینده‌ی بزرگ‌تری از دین زرتشت یعنی گشتاسپ، در مرتبه‌ی اخلاقی فروتری جای داده شده است. چنان که «شپیگل»، خود اظهار می‌دارد، شخصیت گشتاسپ چنان ساخته شده است که به‌نام‌مطلوب‌ترین وضع ممکن، نمایان شود. نقش «دروغگویی توطیه‌گر» به‌این نگاهبان دین زرتشتی واگذار شده است. او برای نگه‌داری تاج شهریاری خود مشتاق به‌قربانی کردن پسر پهلوان خویش است... در واقع تنظیم‌کنندگان داستان برتری اخلاق رستم را بر اسفندیار به‌نمایش می‌گذارند؛ زیرا رستم زندگی خود را به‌مخاطره می‌افکند تا افتخار جنگاوری خویش را حفظ کند. در حالی که اسفندیار به‌انگیزه‌ی آزمندی به‌دست آوردن تاج شهریاری راه جنگی درون مرزی را در پیش می‌گیرد.^۱

نویسنده در ادامه به‌این موضوع اشاره می‌کند که اگر موبدان تنظیم‌کننده‌ی داستان اسفندیار بودند، می‌توانستند برای برجسته‌سازی او، در اوستا در ستایش اسفندیاریستی داخل کنند چرا که اوستا تا روزگار پارتیان، هنوز در دست ویرایش بوده است و این کار برای موبدان کاری آسان بوده است. اما در اوستا گشتاسپ دارای منزلت فراوان و ستوده‌شده‌ای است.

این محقق در پایان کار چنین نتیجه می‌گیرد که این نوع کارگردانی داستان، به‌بهای فدا کردن کسانای چون، گشتاسپ، گرزم و حتا رستم، از موبدان دور است و باید به‌چکامه سرایان نسبت داده شود.^۲

۱. همان، صفحه‌ی ۱۹۵.

۲. همان، صفحه‌ی ۱۹۶.

اسفندیار، قدیس دین پناه یا شاهزاده‌ای سرکش

درباره‌ی داستان گشتاسپ و به تبع آن اسفندیار، دو روایت و سنت داستانی وجود دارد. که یکی همچنان‌که پیش از این اشاره شد مربوط به موبدان (یا چکامه سرایان) است و دیگری مربوط به مردم. بنا بر روایت اول گشتاسپ، شاهی نیرومند و دادگستر بوده است. روایت مردم در شاهنامه منعکس است. براساس آن گشتاسپ نه چندان عادل، که ستمگر بوده است. او مردی حسود، خودخواه و نیرنگ باز بوده و در برابر تورانیان قادر به دفاع از میهن نبود و فرزند خود اسفندیار را آگاهانه به کشتن داد و سعی داشت پهلوان نامی ایران رستم را با تحقیر و توهین، دست بسته به دربار خود احضار کند. در مجموع، داستان گشتاسپ در شاهنامه یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است.^۱

باز گردیم به داستان اسفندیار و کارزارهایی که از کارنامه‌ی گشتاسپ در کارنامه‌ی او ثبت شده است. به نظر می‌رسد به حدس‌هایی که تاکنون درباره‌ی چگونگی کارگردانی نمایش اسفندیار زده شده است، می‌توان یک مورد اضافه کرد. که در آن کارگردان، موبدان و چکامه‌سرایان نیستند. توضیح این که اگر از بین دو روایت مذهبی و اجتماعی داستان اسفندیار، روایت اجتماعی را اصل بگیریم، یعنی بپذیریم که آن‌چه که از قول عامه‌ی مردم نقل شده و در شاهنامه مندرج است، معتبرتر است، به فرضیه‌های تازه‌ای دست پیدا می‌کنیم:

۱- کردارهایی که در شاهنامه به اسفندیار نسبت داده شده است، از قبیل شکست ارجاسب و رفتن به رویین دژ و...، در واقع از خود اسفندیار سر زده است، اما به دلیل این که اسفندیار بازوی توانمند گشتاسپ بوده است و نیروی تحت امر گشتاسپ تلقی می‌شده، کارهایی هم که انجام داده است به نام گشتاسپ در اوستا ثبت شده است. در تاریخ هم می‌توان نمونه‌هایی برای این موضوع پیدا کرد. برای نمونه در جنگ قادسیه فرماندهی لشکر اعراب بر عهده‌ی «سعدبن ابی وقاص» و فرماندهی سپاه ایران به دست رستم فرخ‌زاد بود، در این جنگ رستم کشته شد و سپاهیانش شکست خوردند. این جنگ باعث سقوط ایران شد. باری در تاریخ به صورت مجازی فتح ایران را به عمر نسبت

۱. بهار. مهرداد، پژوهشی در اساتیر ایران، نشر آگه، صفحه‌ی ۱۹۵-۱۹۶.

می دهند، حال آن که فاتح اصلی سعدبن ابی وقاص است.^۱ از این گونه موارد در تاریخ، فراوان می توان یافت.

در واقع گشتاسپ از بالای کوه شاهد جنگ اسفندیار بوده، چرا شرکت شخص شاه در جنگ امری خلاف امنیت کشور و اصول پادشاهی بوده است! کوتاه سخن این که از این دیدگاه تمام کارزارها و کردارهای اسفندیار به صورت مجازی به نام گشتاسپ رقم خورده است.

۲- اسفندیار، از آن جا که در طلب پادشاهی است، شاهزاده‌ای سرکش و متمرّدی است، که با توجه به آن که در آن عهد خلاف رای شاه رفتار کردن (خاصه شاه دین پروری چون گشتاسپ) از گناهان کبیره به حساب می آمده است. پس طبیعی است که به نام اسفندیار یشتی در اوستا گنجانده نشده باشد.

با قبول فرضیه‌های بالا به این نتیجه می رسیم که، اسفندیار هم شاهزاده‌ای سرکش و قدرت طلب است و هم برای به دست آوردن قدرت (با اعتماد به وعده‌ی گشتاسپ برای پادشاهی) در جنگ‌های دینی فراوانی نیز شرکت کرده و به پیروزی رسیده است. پس قدیس دین پناهی نیز هست.

با این نگاه می توان بین دو متن پل زد و تا حدودی از ابهام و معماگونه‌ی کردارهای این دو شخصیت کاست.

سرچشمه‌ها

۱. تمام نمونه‌هایی که از اوستا در این مقاله آمده است، از اوستای جلیل دوستخواه انتشارات مروارید، چاپ پنجم ۱۳۷۹ است.
۲. صفا. ذبیح‌اله، حماسه‌سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۲۴۶.
۳. کویاجی. جهانگیر کورجی، پژوهش‌هایی در شاهنامه. برگردان جلیل دوستخواه، انتشارات زنده‌رود، ۱۳۷۱، صفحه‌ی ۱۹۴.
۴. همان، صفحه‌ی ۱۹۵.
۵. همان، صفحه‌ی ۱۹۶.
۶. بهار. مهرداد، پژوهشی در اساتیر ایران، نشر آگه، ۱۳۷۵، صفحه‌ی ۱۹۵-۱۹۶.
۷. فیاض. علی اکبر، تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهم ۱۳۷۹. صفحه‌ی ۱۲۶.

۱. فیاض. علی اکبر، تاریخ اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهم ۱۳۷۹، صفحه‌ی ۱۲۶.